

۱۳۰/۲

۱۶۷۸۱

مجله	اعتقاد
تاریخ نشر	بهمن ۱۳۴۴
شماره	۴۶
شماره مسلسل	
محل نشر	کران
زبان	فارسی
نویسنده	موسوی اردبیلی
تعداد صفحات	۲۲ صفحه
موضوع	تفسیر کران (نویسنده)
سرفصلها	(۱)
کیفیت	
ملاحظات	

۱۳۰/۲

کتابخانه مرکزی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۱۳۰/۲



* سورة «فجر» *

آیت الله موسوی اردبیلی

* مفردات:

«حجر»، عقل و خرد است؛
 «عاد» نام طایفه ایست که در قدیم بوده است
 و از میانشان پنجبیری بنام «هود» مبعوث شد.
 «لأزم» نام شهر طایفه عاد است.
 «ثمود» طایفه دیگریست که قوم «صالح»
 بوده است.
 «جابر» از باب «جیب» آمده است، بمعنی
 قطع کردن و بریدن.
 «اوتاد» جمع «وتد» است به معنای میخ.
 «مرصاد»: کمینگاه.

* تفسیر:

«والفجر» از جمله آیاتی است که در آن به
 طبیعت و جلوه خاص آن بخاطر زیبایی و حکمت
 و اسراری که در آن نهفته است سوگند یاد شده
 است.

«ولیل عشر»: این آیه هم همینطور است و به
 شبهای دهگانه که در آیه ذکر شده، سوگند یاد
 شده است. مقسم به و مورد سوگند، هر شب یا هر ده
 شب نمی تواند باشد و طبیعاً ده شبی است که امتیاز
 خاص و ویژگی مشخصی در میان شبها داشته باشد
 و بنظر می رسد که شبهای دهگانه ایام حج است
 که پیش از اسلام هم در میان مردم شهرت و افری
 داشته است.

«والشفع والوتر»: هر چند به معنی جفت و
 تک است ولی ظاهراً منظور همه چیز است، مانند
 تر و خشک و رطب و یابس که بمعنی همه چیز
 استعمال میشود.

«واللیل اذا یسر»: منظور آخر شب است که
 میرود و تمام میشود؛ آن تاریکی و ظلمت و سکوت
 و سکونی است که پیش از طلوع فجر است.

«هل فی ذلك قسم لذي حجر»: گفته شده
 است در اینجا استغهام تقریری است و سخن بطور
 دفع داخل مقدر آمده است. چون در آیات قبل به
 صبح و شب و شبهای دهگانه و شفع و وتر سوگند یاد
 شده است و این در ارتکاز همه است که مقسم به
 باید یک چیز مقدس و ارجمند باشد و خردمند به
 ظاهر طبیعت که یک پدیده معمولیست نباید سوگند
 یاد کند، بلکه مقسم به باید امری مقدس مانند خدا
 و قرآن و کعبه و معبد و زیارتگاه یا شیء عزیزی
 مانند چای دوست و پدر و مادر و فرزند و عمر آنها و
 روح آنها و تربیت و خاک آنها و شیء با عظمتی

* هرکه

«عاد و ثمود» و

«فرعون» را یاد آورد و

تاریخ بشریت و تمدنها و طلوع و

غروب آنها را ببیند، می فهمد

حساب و مراقبتی در جهان هست.

* ترجمه:

سوگند به صبح و شبهای ده گانه و به هر جفت و
 تک و شب، هنگامی که میرود تمام شود. آیا برای
 خردمندان، این مطلب قسم لازم دارد؟ آیا ندیدی
 رب توبی «عاد»، چه کرد، با «لأزم» که دارای
 ستونها بود چه کرد؟ اتری که مانند آن در مناطق
 معمور ساخته نشده است؛ با «ثمود»، چه کرد؟
 آنهاییکه در بیابانها سنگهارا تراشیدند. یا
 «فرعون» که صاحب میخها بود چه کرد؟ آنان
 کسانی هستند که در شهرها طغیان کردند و فراوان
 در آنها فساد نمودند؛ پس رب توتاریانه عذاب
 بر سرشان زد. همانا رب تودر کمین است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالْفَجْرِ» وَلَيْلٍ عَشْرٍ وَالشُّعْرِ وَالْوَتْرِ
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي
 حِجْرِ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِزْمَ ذَاتِ
 الْعِمَادِ الْآتِي لَمْ يُخَلِّقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ وَ
 ثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَفِرْعَوْنَ ذِي
 الْأَوْتَادِ الَّذِينَ ظَنَنَّا فِي الْبِلَادِ فَأَكْتَرُوا فِيهَا
 الْفِسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ
 رَبَّكَ لَبِالْبُرْصَادِ

مانند تاج و تخت و نشان و مدال که برای برخی وسیله مباحث است باشد. و اما قسم به آب و هوا و درخت و سبزه معمول نیست و از اینجاست که حالتی به شونده از شنیدن چنین قسم هایی دست می دهد و سؤالی برای او پیش می آید که این چه قسمی است که خداوند برای رفع این حالت و پاسخ این پرسش یاد کرده است؟

ولی از جهاتی این تقسیم به نظر صحیح نمی آید، هر چند اصل مطلب درست است. اولاً این نخستین بار نیست که خداوند به چنین چیزهایی قسم می خورد و پیش از این در سوره «لیل» به شب و روز سوگند یاد کرده و در سوره «نکویر» به خشس و جوار کنس و شب و صبح قسم خورده و در سوره «قلم» به قلم و خط سوگند یاد کرده و بعد از این هم به ضحی و آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و تین و زیتون و عادیات و موریات و چیزهای زیاد دیگر قسم می خورد و این فرهنگ ویژه قرآن است و پاسخ این پرسش به فهم و درک شونده و گذار شده است (لیذهب نفس السامع کل مذهب مکن). خود این سوگندها دری را بسوی انسان باز می کند که نباید از کار این آیات خدا اینگونه بی توجه و بی تفاوت رد شود و باید در این پدیده های طبیعی که از آیات الهی هستند، تفکر کند.

ثانیاً اگر قرآن در مقام چنین دفع دخلی بوده است می بایست چیزی گفته شود که موجب رفع استبعاد گردد، نه اینکه بگوید آری برای خردمند قسم دارد. ثالثاً اشاره در عبارت «فی ذلك» به سوگندهای گذشته صحیح نیست، چون تعبیر «ذلك» برای مفرد بکار می رود مگر این که گفته شود به یکایک قسم ها سوگند یاد شده است، مانند آن که گفته شود: آیا در «فجر» قسم هست؟ آیا در «لیل عشر» قسم هست؟ آیا در «شع و وتر» قسم هست؟ آیا در «لیل اذا یس» قسم هست؟

مسأله دیگر آن که اکثراً مفسرین این سؤال را تفسیری و برای تأکید گرفته اند، بدین معنی که پاسخ به این سؤال حتماً مثبت است و این موارد شایسته سوگند یاد کردن است. برخی گفته اند علت طرح این سؤال در آیه قرآنی به خاطر آن است که ممکن است در بعضی از اذهان این تصور پیش آید که «فجر»، «شع»، «وتر» و مانند اینها چه قدرتی دارند که به آنها سوگند یاد شود؟ در پاسخ باید گفت این سؤال اصلاً تفسیری و

تأکیدی نیست، چرا که اگر هم فرض کنیم موارد قسم قداسی ندارند، «لیل عشر» که شب مشعر و عرفات و شبهای طواف و عبادت است، مقدس و متبرک هستند و سوگند یاد کردن به آنها نیازی به پرسش تفسیری و تأکیدی ندارد.

به نظر می رسد این جمله تأکید دومی است بر مطلبی که جواب قسم است. نخست برای اهمیت و تأکید بر جواب قسم، چهار بار به چهار چیز قسم می خورد، سپس برای تأکید دوم میگوید این مطلب برای خردمندان بقدری واضح و روشن است که اصلاً نیازی به قسم و سوگند ندارد. قسم را در مقام تردید و شک و انکار شخص یاد می کند که موجب تأکید مطلب شود؛ اینکه من میگویم برای هر خردمندی واضح و روشن و مسلم است زیرا هر کسی عباد و نمود و فرعون را بیاد آورد و تاریخ بشریت و تمدنها و طلوع و غروب آنها را ببیند، قوتها و ذلتها، صعودها و سقوطها را در نظر آورد، می فهمد حسایی و مراقبیتی در جهان هست و هیچ نیازی به قسم نیست. بنابراین گفتن این جمله پس از سوگندها تأکید بر مسلم بودن مطلبی است که جواب قسم است.

«الم ترکیف فعل رتک بعدا»: این استدلال به این است که قسم نمیخواهد و آینه تاریخ در اثبات مطلب کافیست و همچنین است آیه بعدی «و نمود الذین جابوا الصخر بالواد و فرعون ذی الاوتاد». پس از آنکه مبتدع را بقدرت و عظمت اینها متوجه میسازد، در عباد با تذکر «ارم ذات العباد» و «لم یخلق مثلها فی البلاد» و نمود به «جابوا الصخر بالواد» و در فرعون بصفت «ذی الاوتاد» که مخالفین خود را به چهار میخ کشیده و جان آنها را می گرفت، عاقبت کار آنها را «نصب علیهم الخ» بیان میدارد، یعنی کسی که اینها را دید، مطلبی که می خواهم بگویم بروشنی می فهمد و هیچگونه تردید و شکی در او نمی ماند که محتاج سوگند باشد.

از ظرافت و لطافت انتخاب، کلمه «صب» نباید غفلت کرد زیرا با انتخاب کلمه «صب»، «سوط عذاب» تشبیه بیاران بی امان شده است که به سرور و دست و پای ایشان فرو میریزد.

اکنون که مطلب باینجا رسید لازم است متذکر شویم بیان قرآن در اینجا از یک قوت تعبیر دیگر برخوردار است. معلوم است که «ذکر الشیء مجعلاً ثم مفضلاً وقع فی النفوس» و این در میان ادبای یک

اصل پذیرفته شده است. در این آیات، نخست چهار قسم برای تشبیه و تأکید جواب قسم آمده سپس پیش از آنکه جواب قسم گفته شود، جمله «هل فی ذلك قسم» به آن بیان که گفته شد ذکر شده، با اینکه طبع مطلب اینست که اول جواب قسم گفته شود سپس بگویند اصلاً این قسم هم نمی خواست، روشن است. ولی در آیه قضیه معکوس شده است و این آمادگی پیشتری برای شنیدن جواب در مستمع ایجاد میکند. سپس در مقام استدلال از عباد و نمود و فرعون سخن گفته است؛ با این بیان مستمع دستگیرش میشود که منظور این است که عمل بتدجیزای بد دارد، طغیان و فساد عاقبت خوبی ندارد و انسان، هر که باشد، در هر مرتبه ای از توان و قدرت، بالاخره گرفتار عذاب میشود. پس از همه اینها خداوند با یک جمله فصیح و بلیغ آن مبتدع را که مستمع از آیات سابق درک کرده با آیه «ان رتک لبالمصدا» بیان میکند. باید اذعان کرد زیباتر، محکمتر و بهتر از این نمی توان سخن گفت.

و اما جمله «ان رتک لبالمصدا»: در این آیه با استفاده از کلمه «مصدا»، روشن میسازد که خداوند یک شکارچی ماهر و قوی است که تیرش خطا ندارد و در کمینگاه نشسته و وسایل شکار را آماده ساخته و شکار را تحت نظر گرفته، با دقت کافی مراقبت میکند و تمام حرکات او را تحت نظر گرفته است و ولی شکارچی خیال به جست و خیز و چرا مشغول است؛ بشدت تحت نظر است اما فکر میکند آزاد و رهاست، غافل از هر قانون و قاعده و از هر محاسبه و مراقبه، از زندگی کام دل بر میدارد و نمی داند چه سرنوشتی برای او مهیا شده است، چنانکه میفرماید:

«و اذا ارادنا ان نهلك فزبنا امرنا مثيرها ففستوا فيها فحق علیها القول قد قرأها تدمیراً» (اسراء: ۶۶).

ادامه دارد